

اخبار نمایش

برنامه اداره کل هنرهای نمایشی در ماه محرم و صفر



اداره کل هنرهای نمایشی در ماه‌های محرم و صفر هشتمین دوره ویژه برنامه‌های تئاتر صاحب‌دلان و اجراهای مجالس تعزیه به مناسبت سوگواری سالار شهیدان امام حسین (ع) را برگزار می‌کند.

برنامه‌های این اداره کل را در ایام سوگواری اباعبدالله‌الحسین (ع) به شرح زیر برنامه‌ریزی کرده است:

از سه‌شنبه ۲۰ شهریور هم‌زمان بااول محرم و تا ۲۹ شهریور مطابق با دهم محرم، یازده مجلس تعزیه به سرپرستی احمد عزیزی از پیشکسوتان تعزیه کشور در محوطه مجموعه تئاتر شهر برپا خواهد شد که به ترتیب شامل:

۱- شب‌اول تعزیه شاهچراغ

۲- شب دوم تعزیه مسلم بن عقیل

۳- شب سوم تعزیه دو طفلان حضرت زینب

(س) و وهب نصرانی

۴- شب چهارم تعزیه دو طفلان مسلم

۵- شب پنجم تعزیه حضرت علی اکبر (ع)

۶- شب ششم تعزیه حربن ربیاحی

۷- شب هفتم تعزیه حضرت قاسم (ع)

۸- شب هشتم تعزیه حضرت عباس (ع)

۹- شب نهم تعزیه شهادت امام حسین (ع)

۱۰- شب دهم تعزیه بازار شام و شهادت حضرت رقیه (س)

اجرای این مجالس پس از اذان مغرب و عشاء در فضای باز مجموعه تئاتر شهر خواهد بود.

در همین ایام نیز دو نمایش صحنه‌ای در قالب تئاتر صاحب‌دلان در پلاتو اجرا مجموعه تئاتر شهر به صحنه می‌رود. نمایش «به آسمان نگاه کن» به کارگردانی شهاب راحله و نمایش «یک شاخه گل سرخ» به کارگردانی حسین عالم بخش دو نمایشی هستند که اجرای خود را هم‌زمان با ماه‌های محرم و صفر آغاز می‌کنند.

از ۱۲ آبان (۲۴ صفر) نیز ۶ مجلس تعزیه دیگر نیز با سرپرستی «علاءالدین قاسمی» از پیشکسوتان تعزیه کشور در فضای باز مجموعه تئاتر شهر برپا می‌شود:

۱- مجلس فضل و فتاح (۲۴ صفر ۱۲ آبان ماه)

۲- مجلس متوکل عباسی (۱۳ آبان)

۳- مجلس قانیای فرنگ (۱۴ آبان)

۴- مجلس حضرت علی اکبر (ع) (۱۵ آبان)

۵- مجلس حضرت قاسم (ع) (۱۶ آبان)

۶- مجلس امام حسن (ع) (۱۷ آبان)

■ ■ ■

«امین میری» و «اما تورمن» به «کمدی الهی» پیوستند



در حالی که تمرین‌های نمایش «کمدی الهی؛ جلد برزخ» به نویسندگی و کارگردانی ابراهیم پشت‌کوهی برای اجرا از اول مهرماه ادامه دارد، «امین میری» و «اما تورمن» به ترکیب بازیگران این نمایش اضافه شدند.

امین میری، از کارگردانان و بازیگران شناخته‌شده عرصه تئاتر و سینما، پیش از این اجرا و بازی در نمایش‌هایی مثل «شلتر»، «بویکر محمدی، فاطمه محمدی» و «ایلی مایل به صورتی» و فیلم‌های «کوچه بی‌نام»، «عصبانی نیستم»، «آینه‌های روبه‌رو» و «باد یگارد» را بر عهده داشته است. همچنین «اما تورمن»، بازیگر مطرح و موفق آمریکایی است که با فیلم‌هایی مشهوری نظیر «بتمن و رابین»، «بیل را بشک ۱ و ۲» و «داستان عامه‌پسند» در عرصه جهانی شناخته شده و در نمایش «کمدی الهی؛ جلد برزخ» به صورت ویدیو حضور خواهد داشت. در حال حاضر، امین میری، مجید کشاورز، بهنام پانیزه و اما تورمن، بازیگران «کمدی الهی؛ جلد برزخ» هستند. ابراهیم پشت‌کوهی پیش از این نمایش «کمدی الهی؛ جلد دوزخ» را در سالن موزیک‌تئاتر باکو (آذربایجان) روی صحنه برده بود.

نگاهی به نمایشی که تنها توهم است و خیال

شرکت در آیین مردگان

«خدای جنگ» قوی‌ترین خدایی است که بر هستی و نیستی، هر دوسا یه‌افکنده است. تک‌تک این چهار نفر، کشته جنگ‌هایی هستند که از سوی «خدای جنگ» بر آنان تحمیل شده است: یک ایرانی (مرجان)، یک ترک‌من (اترک)، یک افغان (چوگل) و یک روس (ماکسیم). آنان در مکان و زمان «اکنون» به یکدیگر رسیده‌اند. و از روی «نسخه»‌ای که گوینده (که می‌تواند خدای جنگ باشد؛ عروسک گردان عرصه هستی-نیستی) داستان خود را واگویی‌ه می‌کنند.



آذر فخری، روزنامه‌نگار

نویسنده و کارگردان:

احسان گودرزی

بازیگران: (به ترتیب حروف الفبا)

علی باقری، نگار جواهریان، الهام کردا،

محمدولی زادگان

باصدای: احترام برومند

■ ■ ■

«آهواره» نمایشی برای تماشا کردن نیست. همین که این چهار نفر، به صحنه آمدند، می‌توانی چشم‌هایت را ببندی و...

و همان‌طور که گوینده می‌گوید تخیل کنی و یا بگذاری توهمت، تو را ببرد. پس وقتی آهواره را تماشا می‌کنی، در واقع چیزی برای دیدن وجود ندارد. چون قرار نیست چیزی دیده شود. تو باید خوب بشنوی و پوست‌تنت را راه‌کنی تا احساس کنی؛ لمس‌های نامحسوس آن جهان را احساس کنی. نه، تو برای دیدن، برای «تماشا» به این جا نیامده‌ای؛ پس لطفاً، چشم‌ها را ببند و به حواس چندگانه دیگرت اعتماد کن.

«آهواره»، سوگ به تاخیر افتاده مردگانی است که در دورانی و در حال و هوایی مرده‌اند، که زندگان فرصت سوگواری نداشته یا نیافته‌اند: چوگل، مرجان، اترک و ماکسیم، چهار مرده‌ای که می‌خواهند در یک «آیین»، هم

دیده شوند و هم مردن‌شان به رسمیت شناخته شود. مردن‌شان، به گونه‌ای از سوی زندگان تایید شود؛ آنان در پی داشتن گوری هستند برای ساکن شدن و نه پرسه زدن در «آه»‌هایی که گاه حبس می‌شوند و تنگی نفس می‌آورند و به سرفه‌های مداوم منجر می‌شوند (اترک)، و نه احساس دلهره و تلاواسب برای آن تابوت روی تریلی، که آن‌که درونش خفته، گمنام نیست (برای مرجان). و نه می‌خواهند حسرت عشقی نافر جام باشند که چیزی به نام «وطن» آن‌را از هر دو دلداه، دریغ می‌کند (چوگل افغانی و ماکسیم روسی)...

این مردگان، از زندگانی که به تماشای آن‌ها آمده‌اند، می‌خواهند در این «آیین» با آنان همراه شوند و یک مراسم سوگواری خاص، جهانی وازلی-ابدی برگزار کنند؛ زیرا که انسان، از روز نخست زندگی‌اش بر روی زمین، سوگوار است، سوگوار آن بهشت از دست داده و مضطرب آن‌چه که روزاروز، بر روی زمین، از او دریغ می‌شود: زندگی آن‌گونه که هست... آن‌گونه که باید باشد.

چنین است که برای این مردگان که هر کدام زخم «جنگ»ی را پیکره ناپیدای روح خود دارند، «خدای جنگ» قوی‌ترین خدایی است که بر هستی و نیستی، هر دو سایه افکنده است. تک‌تک این چهار نفر، کشته جنگ‌هایی هستند که از سوی «خدای

جنگ» بر آنان تحمیل شده است: یک ایرانی (مرجان)، یک ترک‌من (اترک)، یک افغان (چوگل) و یک روس (ماکسیم). آنان در مکان و زمان «اکنون» به یکدیگر رسیده‌اند. و از روی «نسخه»‌ای که گوینده (که می‌تواند صدای خدای جنگ باشد؛ عروسک گردان عرصه هستی-نیستی) داستان خود را واگویی‌ه می‌کنند. نسخه، اگر نباشد، آن‌ها که در عمق فراموشی فرو رفته‌اند و «خاک» آن‌ها را رها نمی‌کند، قصه‌ای برای گفتن ندارند.

پس، آن چنان که در آهواره پیش می‌رود، کسی همواره در حال نوشتن ماست. مدام و مدام نوشته می‌شویم.

چه وقتی که زندگی می‌کنیم، چه وقتی که می‌میریم، همیشه از ما یک «نسخه»ی نوشته شده وجود دارد که مارا به خودمان و دیگران یادآوری می‌کند. این خاصیت اتفاقی به نام «بودن» است. وقتی که گرفتار «بودن» و «خاک» می‌شوی، چه زنده باشی، چه مرده، هرگز از آن رهایی نداری؛ نه از بودن و نه از خاک.

خدای جنگ، نور گریز است، و لاجرم، آثانی را که به کام خود می‌کشد،

در تاریکی حبس می‌کند. آن‌چه این چهار مرده از ماهایی که به تماشای نبودن‌شان نشستیم، می‌خواهند این است که نور، درک و احساس‌مان را بر آنان بتابانیم و نه حتی نور نگاه‌مان را. چون آن‌ها می‌دانند که دیده نمی‌شوند. و به ما هم گفته شده که این جا جمع

این مردگان، از زندگانی که به تماشای آن‌ها آمده‌اند، می‌خواهند در این «آیین» با آنان همراه شوند و یک مراسم سوگواری خاص، جهانی وازلی-ابدی برگزار کنند؛ زیرا که انسان، از روز نخست زندگی‌اش بر روی زمین، سوگوار است

شده‌ایم تا در یک تخیل و یا توهم عمومی شرکت کنیم:

۹۹ درصد اتم رو فضای خالی تشکیل داده و فقط ۱ درصد ماده بدن انسان از اتم تشکیل شده پس ۹۹ درصد از حجم بدن رو فضای خالی تشکیل داده و فقط یک درصد ماده، که اونسم با تابش نور قابل رویته. شما تماشاگران دچار توهم شده‌اید.» دچار توهمیم؛ چون همان یک درصد ماده هم با مرگ، «آه» می‌شود و نادیدنی. پس این چهار نفری که دیگر نیستند از ما می‌خواهند نور را بر چه چیزی بتابانیم؟

در این جا چهار زندان است!

این چهار نفر، زندانیان مرگی هستند که ناغافل، زندگی را از آنان ربوده است؛ هر چند، «چوگل» دخترک افغانی، بر صحنه مرگ خویش پای می‌کوبد و رقصان و دست‌افشان، آن‌را به سوی خود فرامی‌خواند تا شاید

به این ترتیب بگوید که گاهی با پذیرش و به آغودش کشیدن مرگ، می‌توان بر تاریکی آن غلبه کرد و همان یک درصد باقی مانده را بدل به نوری کرد که می‌شود بر زندگان تابانید؛ هم چنانی که در نهایت، نور صحنه بر تماشاچیان، به‌عنوان زندگان و باقی ماندگان، تابیده می‌شود تا به این پرسش پاسخ دهند که که آیا قادر به دیدن این چهار مرده هستند یا نه؟!

«مادلون می‌خواد یکی صدامون کنه... آن‌ها را که «اسیران» خاک‌اند، صدا کنید. آن‌ها می‌خواهند، از مندا نه می‌خواهند که به نام خوانده شوند. گرچه در مرگ مشترک‌اند، اما هر کدام زندان جداگانه خود را دارند. گرچه با هم سخن می‌گویند، اما هیچ کدام به صدای دیگری، به جسم دیگری، دسترسی ندارن. آن‌ها در زندان‌هایی که دیوار به دیوار هم ردیف شده‌اند، فقط می‌توانند مشت‌های نداشته‌شان را به دیوار زندان‌های تاریک‌شان بکوبند تا از حضور همدیگر مطمئن شوند. آن‌ها از فراموش شدن می‌هراسند. فراموش شدن، از مرگ هراس‌آورتر است. فراموشی، آن زندان بزرگی است که این چهار مرده می‌خواهند با نامیده شدن، از آن رهایی یابند.

تظهِیر در رودخانه مرگ

«من تنها رودخونه‌ای‌ام که هیچ کس توش غرق نمی‌شه» در اساطیر، مردگان پیش از ورود به جهان زیرین، باید ابتدا از رودخانه «استوکس» عبور کنند. رودخانه‌ای که در نام و ذات خود، معنای دردآور «فرت» را نهفته است. این رودخانه، هر چند مردگان را به‌سوی رودی دیگر می‌راند، اما از آن‌جا که مفهوم نفرت را در خود دارد، سرآغاز فراموشی است. همه زندگان، برای این که چشم‌شان به آن چیز «نفرت» آوری که «مرده» در نهایت به آن بدل می‌شود، نبینند، مردگان را در خاک، پنهان می‌کنند؛ در واقع مرده را با یک حس پیشین نفرت، پنهان می‌کنند تا چشم‌شان به زوال نفرت‌انگیز «تن» و ماده نبینند. زوالی که آینده خود زندگان را به رخ‌شان می‌کشد.

این چهار نفر اما، از زندگان می‌خواهند که پای در این رود بگذارند. بی‌آن‌که هراسی از غرق شدن داشته باشند. زندگان، با این حجم از جنگ‌افروزی و تعظیم و تکریم خدای جنگ، خود، به انبانی از نفرت بدل شده‌اند، پس چرا باید از ورود به رودخانه‌ای که هم‌جنس و هم‌سنخ‌شان است، بهراسند؟ نفرت، تهاذر جسم‌رو به تلاشی مرده نیست؛ نفرت در جنگ و در کشتن است. واگر

«چوگل» بر مرگ و در کنار مرگ و هم‌پای مرگ، پای می‌کوبد، برای آن است که بر این نفرت غلبه کرده است، او مادر برقع پوش خود را دیده است که در برابر مرگ تعظیم نکرده و ایستاده مرده است زیرا «چوگل» بر مرگ پیش‌دستی کرده و خود به مادر شلیک کرده است. این، رودخانه‌ای است که مردگان از ما می‌خواهند در آن پای بگذاریم. شاید نفرت ما از هم، که با کشیدن مرزها بر دور سرزمین‌ها، مدام بیشتر می‌شود، با نفرت این رودخانه اساطیری، شسته نشود و ما، پاک و تظهِیر شده، به‌سوی جهان، جهان زندگان یا مردگان، بازگردیم.

سیاوش، حس‌اثیری بادهای چهارگانه!

این هر چهار مرده، که مدام به ما یادآوری می‌کنند همان یک درصد را هم بدل به «آه» شده‌اند، سیاوشانی هستند که از آتش گذشته‌اند، نوشته شده‌اند و اکنون، از روی نسخه خود، خود را برای ما بازگویی می‌کنند و در این بازگویی و بازنمایی از ما می‌خواهند که نام تمام پسران را «سیاوش» بگذاریم. زیرا که سیاوش از آزمون آتش، زنده و سرفراز بیرون آمد. هر چند «نفرت»، خون او را به زمین ریخت، اما زمین، خون سیاوش را بسدل به گیاهی کرد، که تا دنیا دنیااست، قصه او را در گوش تمامی بادهای جهان، بادهای هر چهار جهت اصلی، باز خواهد گفت. آن بادهای چهارگانه‌ای که شاید حس‌اثیری این چهار مرده و لاجرم قصه سیاوش را در جهان می‌پراکنند.

نفرت، ماندنی نیست، حتی اگر مردگان از آن عبور کنند، باز این تنها یک عبور است و کیست که در دوبار در آب یک رود، پای گذاشته باشد؟ «می‌خوایم به هم دیگه بگیم دوست دارم. می‌خوایم پوستِ دستِ همدیگه رو لمس کنیم. ما دلمون می‌خواد ناخونمون رشد کنه، موها مون بلند شه، زخمای تمون خوب شه.

مادلون می‌خواد یکی صدامون کنه.

خواهش می‌کنیم صدامون کنید. خواهش می‌کنیم این نور رو از ما نگیرید.

می‌گن آب رو شنیه.

خواهش می‌کنیم این روشنایی رو از مانگیرید!

این صحنه رو، ایمن رودخونه رو از مون نگیرید!

خواهش می‌کنیم از این جا بیرون نرید!»

روانپزشک آمریکایی-سوئیس‌ی است. کوبلر راس معتقد است پذیرش و قبول مرگ در میان بیماران در مان ناپذیری که در آستانه مرگ قرار دارند و یا افرادی که در سوگ مرگ عزیزانشان سوگوار ندلی گذران پنج مرحله (۱) انکار (۲) خشم (۳) معامله و چانه زنی (۴) غم و افسردگی (۵) پذیرش صورت می‌پذیرد. البته نکته حائز اهمیت آن است که کوبلر راس «مرحله امید» را نیز به عنوان یک پاسخ هیجانی ششم که در سراسر گذراندن پنج مرحله سایه افکنده و حضور پررنگی دارد را نیز تشخیص داده و در باره این موضوع اظهار دارد حفظ روحیه امید بخش برای بیماران روبه مرگ امری ضروری و حیاتی است، حتی اگر امیدها به شکل تصورات خیالی و رویاگونه باشند نیز برای پذیرش و قبول شرایط فردی که روزهای آخر حیات را سپری می‌کند، کمکی نیروبخش تلقی می‌شود؛ پس امید به عنوان نیرویی شفابخش برای خروج از مراحل غم و افسردگی و ورود به مرحله پذیرش واقعیت امری ضروری تلقی می‌شود. باتوجه به تمام مطالب ذکر شده روانشناسان و رواندرمانگران همواره به شناخت کامل‌تر معنای زندگی تاکید می‌کنند و معتقدند «مرگ و زندگی» لازم و ملزوم یکدیگرند و اگر انسان می‌خواهد بر ترس از مرگ غلبه کند، باید عشق ورزیدن به زندگی و شفقت به دیگران را فرابگیرد و به این ترتیب به زندگانی‌اش معنا و ارزش دهد تا به یک آرامش نسبی درونی نایل شود زیرا مرگ آخرین هدیه شومی است که زندگی برای ما در نظر گرفته است.

علم روانشناسی به پدیده‌ی «مرگ» و «زندگی» بنگریم، براساس دیدگاه فروید-پدر علم روانکاوی-می‌توانیم بگوییم، «زندگی» برپایه‌ی دو گروه اصلی از غرایز یعنی «مرگ و زندگی» بنا شده است که در واقع تمام فعالیت‌های انسان بطور مستقیم و غیر مستقیم از این دو غریزه اصلی نشأت می‌گیرند. بنابر این دیدگاه علت اصلی رفتارهای ما در غرایز نهفته می‌باشد. پیرو مطالب ذکر شده و همچنین مطالعات انجام شده در حوزه علم روانشناسی و فلسفه می‌توان گفت مرگ و زندگی در تقابل با یکدیگر نیستند و به قول شوپنهاور یکی از بزرگترین فلاسفه آلمان «زندگی مرگی است که هر آن به‌تأخیری می‌افتد». پس همانطور که مشخص است حیات مادر گروهی تلقی دو مفهوم مرگ و زندگی نهفته شده است که این دو مفهوم با یکدیگر عجین شده‌اند و نمی‌توان آنها را در تقابل با یکدیگر تفسیر کرد. حال باتوجه به تمایل انسان به جاودانگی اگر بخواهیم مفهوم «مرگ» را از «زندگی» جدا کنیم، هراس و ترس از مرگ با نشانگان جسمی، فیزیکی و نگرانی‌های روانشناختی سایه می‌افکند و در همین راستا انکار و نیندیرفتن «مرگ» مطرح می‌شود. از نظر کارشناسان و متخصصان روانشناس «مرگ» توقف کامل و بی‌بازگشت اعمال حیات است و به همین منظور هم تئوری‌های مختلفی در مورد مرگ، مراحل مختلف آن و هیجاناتی که در فرد در حال مرگ چیره می‌شود بیان شده است که یکی از نظریه‌های مهم روانشناختی در این حوزه نظریه «لیزابت کوبلر راس»